

مشق خیس +۲ داستان دیگر

۷.....تایستان خود را چگونه گذراندم.....

۳۰.....مشق خیس.....

۴۳.....شنل قرمزی.....

نویسندگان به ترتیب نام داستان‌ها:

پوریا اسکندر زاده

محمد طاها آماده

پریسا صادقی

تصویرگر: امیر مفتون

همیشه زنگ انشا که می شد، با دیدن موضوع های فرامریخی، سلام و صلوات ما بود که نثار جد و آباء دبیر ادبیاتمان می شد، مخصوصاً عمه اش. آخر یکی نبود بگوید تو خودت از جنگ جهانی اول چه چیزی می دانی که از دلایل وقوع آن برای ما موضوع انشا طرح می کنی. باز جنگ جهانی دوم بود یک چیزی، شاید می شد از زیر زبان پدربزرگ یا مادربزرگ چیزی بیرون کشید. خود ما که آن موقع ها هنوز جهان را به قدوممان مزین نکرده بودیم. باور کنید نیمی از بچه های دبیرستان ما، سر همین موضوع های پیچیده، به ریزش موی حاد یا همان کچلی خودمان دچار شده اند. آرزو به دل ما، دهه هفتادی ها، ماند که اول مهر از ما پرسند: «تابستان خود را چگونه

گذرانید؟»

و ما آرزوهایمان را در قالب کلی چاخان بگنجانیم و بنویسیم که مثلاً به همراه ددی جانمان رفتیم کیش، صفا سیتی و شام را با دلفین ها خوردیم و با کشتی تفریحی خصوصی مان یک سر تا دبی هم رفتیم؛ یک دهن برای عربها آواز خواندیم و آنها گیر دادند که الّاوبلاً تو با این صدا و سیمای آسمانی باید خواننده شوی ولی ما گفتیم که هنوز دیپلم نگرفته ایم و قصد ادامه ی تحصیل داریم و قصد ازدواج نداریم (بیخشید! این تگه ی آخر مال دخترهاست و اشتباهی قاطی عرایضمان شد!) و خلاصه از این حرفها...

اما از آنجا که خدا همیشه هوای ما را دارد، چند شب پیش، که مخم از مسئله های فیزیک